

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز عرض شد بحثی ار که مرحوم شیخ مطرح کردند که اگر مثل به اکثر از ثمن باشد ایشان فرمودند یکلف به شرائش ولو کان باکثر لکن عرض کردیم انصافا مشکل دارد. البته این مسئله اصولا در نظر مبارکتان باشد که این مسئله اصولا در جایی فرض می شود یعنی سوالی که ایشان مطرح کردند یعنی صور مسئله و فرض موضوعش مختلف است، کاملاً مختلف است، صورت واحدی را ندارد مثلاً گاهی اوقات گندمی را از شخصی تلف کرده و گندم هم فرض کنید آبی است، یک ارزش معینی در بازار دارد، مثلاً هم مثلش در بازار هست و هم قیمتش در بازار مشخص است لکن این گندم که ایشان داشته فرض کنید از یک شخص معینی خریده، مزرعه خاصی داشته از مزرعه او خریده، الان اگر بخواهد مثل آن گندم را از آن مزرعه بگیرند پنج برابر قیمت بازار می گیرد، فرق نمی کند در بازار یکی است. این حالا حالت شخصی است. می گوید این گندم من آبی است مثل بقیه در بازار، بازار ده تومان می دهند من ۵۰ تومان می دهم. بحث سر این است که این بگوید چون این گندمی که تلف شد به لحاظ صفات و آن جهاتی که موجب مالیت است فرقی ندارد اما این چون از مزرعه فلان است شما باید از همان گندم مزرعه فلانی بخرید یا قیمت آن مزرعه که پنج برابر است. این ظاهر عبارت شیخ این است که چنین حقی را ندارد. البته این فرض را الان من به شیخ نسبت نمی دهم لکن ظاهراً نکته ای برای مطلب باشد، حتی در غصبش هم دلیل نداریم، نه برای مقوض به عقد فاسد. در قبض هم، ظاهراً گندم یک قیمت عرفی دارد، مثل عرفی برایش پیدا می شود. مثل آن پیدا شد و کفایت می کند. حالا این گندم یک خصوصیتی را دارد، فرض کنید مثلاً این گندم در یک مزرعه خاصی بوده، اصولاً طبیعت زراعت این طوری است. شما اگر یک باغچه واحدی هم داشته باشید، فرض کنید گل گاو زبان را در این باغچه بکارید یک طرف باغچه را اگر آزمایش بفرستید محصولش با یک طرف دیگر باغچه هم فرق می کند. یکی از عللی که اصلاً طب قدیم را طب جدید قبول نکرد همین بود که می گفت اندازه های گیاه معین نیست، دوزش معین نیست. برای این که این دوز معین بشود تبدیلیش کردند به

این داروهای خاصی که الان هست. حتی داروی هایی که الان در غرب بعضی هایش گیاهی است تصرفی که در آن کردند آن مقدارش را واحد کردند، چون طبیعت گیاه این طوری است. نه شهر به شهر، در خانه خودتان و در یک باغچه ای بکارید تحلیل دقیق که بشود باهمدیگر فرق می کنند، طبیعت گیاه این طور است.

و این تاثیرگذار در بحث ضمان نیست، حالا گل گاوزبان این ور باغ را خراب کرده آن ور باغ هم بهش بدهد یکی است. حالا اگر بگویند تحلیل دقیق بکنید یک مقداری صد هزارم این با آن در فلان ماده موثر فرق کرده این معیار در عرفیت نیست، در عرف نیست.

پس بنابراین گاهی اوقات به این صورت است، البته گاهی اوقات هم

یکی از حضار: یعنی می خواهد بگوید اگر تفاوت فاحش بود قبول نکنیم؟

آیت الله مددی: ایشان می گویند حتی فاحش.

گاهی اوقات هم نه، الان که مطالبه می کند نیست، فقط منحصر در این گندم است و این گندم را هم پنج برابر لذا مرحوم شیخ می فرماید هذا مع وجود المثل فی بلد المطالبة، این را باید این جور معنا بکنیم که من گفتم، مثلش هست لکن خصوص این گندم مثلا از یک مزرعه ای بوده، هیچ فرقی هم ندارد در بازار قیمتش یکی است، بازار هم آن را ببینند می گویند قیمتش با آن گندم های آبی یکی است لکن ایشان می گویند اگر این گندم من از این مزرعه خاص بوده آن صاحب مزرعه می گویند من پنجاه کیلوی دیگر را می دهم پنج برابر قیمت بازار و می دانم قیمت بازار این است و فرقی هم ندارد. من این طور می دهم، گندم خودم را این طور می دهم. و اما مع تعذره.

اما اگر فرض کردید غیر از این دیگر نیست.

فسیاتی حکمه فی المسئلة السادسة که بعد خواهد آمد.

علی ای حال مواردش انصافا فرق می کند، دیگر وارد بحث موضوعات نمی شویم. آن چه که می شود به نحو کلی گفت اگر جوری است که مثل همین که در بلد مطالبه وجود دارد به همین معنایی که عرض کردیم، در باب غصب هم دلیل نیست به اکثر از قیمت برود

بخرد، چه برسد در باب مقبوض و اما اگر تعذر پیدا کرد این شاید بین غصب و غیر غصب فرق بگذاریم، بگوییم در باب غصب مکلف است آن را تهیه بکند ولو پنج برابر قیمت در باب غصب باشد اما در باب مقبوض به عقد فاسد چنین وظیفه ای را ندارد که شاید در این جا به مسئله قیمی رجوع بکند.

بعد مسئله دیگری که ایشان در این جا مطرح کرده که بعد هم باز فرع دیگرش. لا فرق فی جواز مطالبه المالك بالمثل بین کونه فی مکان التلف أو غیره و لا بین کون قیمته اضیق

اصولا راجع به مکان تاثیرگذار نیست در این جهت، مگر این که مکان اصولا ارزش را بردارد، مثلا یک مقدار برف که در زمستان فراوان است ارزشی ندارد اما همان برف مخصوصا در سابق، حالا ایشان بعضی جاها مثال می زند. در سابق که چون بعدها حتی برف می آوردند، یخ می آوردند، حتی در خود عراق که مثلا گرم بود لکن به این معنا که می رفتند از شمال عراق و از کوه ها یخ می آوردند و در نمد قرار می دادند و با سرعت می آوردند که به خلیفه برسد. حالا ممکن بود نصفش هم در راه آب شده باشد. لذا یک ارزش فوق العاده ای را در تابستان یخ به این جهت داشت. غرض تصور نشود که مثلا در سابق استعمال یخ نمی کردند. نه، بشر طبیعتش این طور است که خداوند این قدرت را بهش داده که هر نحوی که هست از منابع طبیعت استفاده بکند.

وفاقا لظاهر المحکی عن التحرير و التذکره و الايضاح و الدروس و جامع المقاصد.

و فی السرائر أنه الذی یقتضیه عدل الاسلام، و الأدلة و اصول المذهب و هو كذلك لعموم الناس مسلطون علی أموالهم

عرض کردیم الناس مسلطون علی أموالهم را نداریم و چون راجع به مکان مطالبه باز دو مرتبه ایشان مطلبی را می گوید در آن جا متعرض می شویم.

علی ای حال اگر تفاوتی بود ظاهرا در این جور جاها بیشتر جانب ضامن که آیا ضامن مکلف به اکثر هست؟ ظاهرا مراعات جانب ایشان می شود. بعد توضیحش هم عرض می کنیم.

.....

مسئله ششمی را که ایشان مطرح کرده که تصادفا نسبتا طولانی هم هست یعنی این مسئله پنجم خیلی طولانی نبود، این مسئله ششم خیلی مسئله طولانی ای است، از صفحه ۲۲۶ در این چاپی که در دست بنده هست ایشان مطلب را متعرض شدند تا صفحه ۲۴۰، نسبت به بقیه مبحث قبلی که الان متعرض شدیم، از صفحه ۲۲۶ تا ۲۴۰ این مسئله ششم را مطرح می کند، تعذر مثل، در تعذر مثل، آن وقت مرحوم شیخ قدس الله نفسه در این جا نسبتا به تفصیلی وارد می شوند. چون کلام خیلی طولانی است و یک مقداری هم انصافا کلام مشوه است یعنی یک مقدار به هم پاشیدگی دارد، ما فعلا به مقداری که یک نمای کلی بحث باشد یکمی سریع تر مباحث ایشان را متعرض می شویم. مباحث ایشان کلا روی یکی طرح مسئله است و یکی هم اقوال در مسئله و بعضی از نکاتی که در مسئله وجود دارد. بعد از مرحوم شیخ عده ای از آقایان مثلا نکاتش را جدا کردند، مثلا امر اول، دوم، سوم و اقوال را هم مرتب تر کردند، در این مقداری که من تا حالا دیدم ولو بقیه حواشی را هم باید نگاه بکنم نسبتا حاشیه مرحوم سید یزدی به نظرم بهتر آمد، من اگر خدا توفیقی بدهد امروز کلام شیخ را اجمالا می خوانیم که توضیحش و تفصیلش بیشتر در یکی این شروح و حواشی است، فعلا به ذهنم بیشتر حاشیه مرحوم سید آمد، نائینی را هم دیدیم، ایشان هم توضیحاتی دادند، لکن مرحوم سید توضیح بیشتری دادند و اقوال را هم مرتب کردند، به نظرم حدود ۱۵ قول اگر فراموش نکرده باشم در مطالعه قبلی. امروز نگاه نکردم. به نظرم پانزده قول را با تفصیل آوردند. یعنی تفصیلی که توضیح داده باشم، شیخ اقوال را نقل کرده یک مقدار مشوه است، کلام مرحوم سید یزدی در تنقیح مسئله بهتر است. من حالا باز بعضی حواشی دیگر را هم نگاه می کنم، اگر بهتر نبود همین حاشیه مرحوم سید یزدی، نسبتا به حاشیه مرحوم نائینی دیدم ایشان بهتر نوشتند یعنی مطلب روشن تر است. اصولا در تحلیلاتی که مرحوم نائینی ارائه می دهند کاملا قدرت علمی ایشان واضح است.

مرحوم شیخ می فرماید لو تعذر المثل، حالا من نکات را سریع می خوانم، نکاتی که چون به ذهن من می آید که جای تامل است آن ها را عرض می کنم.

فمقتضى القاعدة وجوب دفع القيمة مع مطالبة المالك

این را عرض کردم در تعذر مثل از سندهوری هم خواندیم که مالک می تواند مطالبه بکند و می تواند تاخیر بکند، بگوید الان گندم در بازار نیست، صبر می کنم تا ۲۰ روز دیگه گندم می آید تا شما گندم بدهید. نه این که عوض بشود. یک رأی هست که ان شا الله می خوانیم که اگر تعذر مثل شد اصلاً این مثلی می شود قیمی. یکی یکی الان اشاره می کنم. این می گوید نه مثلی به حال خودش محفوظ است و مالک می تواند تاخیر بکند. اگر قبول کرد تاخیر بکند.

مع مطالبة المالك لأن منع المالك ظلم

بعد بحث سنگین ترش این است که بر فرض اگر تبدیل به قیمت بشود و به قیمت برگردد قیمت مثل را بدهد یا قیمت عین را بدهد؟ یعنی قیمت یعنی به عبارۀ آخری خود شیء قیمی می شود یا شیء هنوز مثلی است؟ قیمت مثل را بدهد، که خواندیم، چون یک مقدار مباحث را از کتاب شرایع و جواهر خواندیم آنی که در عبارات اصحاب است قیمت مثل را بدهد، نه این که خودش قیمی بشود که توضیحاتش می آید.

و إلزام الضامن بالمثل منفي بالتعذر فوجبت القيمة، جمعا بين الحقين

خب این اجمال مطلبی که فرمودند.

مضافا إلى قوله تعالى: فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ، فإن الضامن اذا ألزم بالقيمة مع تعذر المثل لم يعتد عليه أزيد مما اعتدى

حالا این عبارت ایشان را هم بعد یک توضیح بیشتری عرض می کنم.

و أما مع عدم مطالبة المالك فلا دليل على إلزامه بقبول القيمة إلى آخر همان مطلبی که فرمود.

این طرح مسئله ای که ایشان کردند. بعد می فرماید:

و ما ذكرنا يظهر من المحكى عن التذكرة و الايضاح

در کتاب شرائع محقق این جور نیامده. این را که ما گفتیم مطالبه باشد و اینها، این در تذکره و ایضاح است.

.....
حيث ذكرنا في رد بعض الاحتمالات الآتية

چون خود مرحوم شيخ احتمالات را نقل می کند لذا بعد عرض می کنم.

في حكم تعذر المثل ما لفظه. إن المثل لا يسقط بالإعواز ألا ترى أن المغصوب منه لو صبر إلى زمان وجدان المثل ملك المطالبة، و إنما

المصير إلى القيمة وقت تغريمها انتهى.

تغريم یعنی وقتی که می خواهیم از آن پول بگیریم، وقتی می خواهیم قیمت بدهیم. حالا در حاشیه نوشته که این عبارت کامل نیست،

در ایضاح ناقص است یعنی آن ذیل در ایضاح نیست.

لكن اطلق كثير منهم الحكم بالقيمة عند تعذر المثل.

اکثر این طور است.

فکر می کنم، من در شرایع که دیدم فکر می کنم در مبسوط آمده است. این که اکثر ایشان می گوید و این واضح است دیگه، الان ما

برای شما این قدر این مطلب را توضیح دادیم واضح است که این مطالب چطور شد.

و يؤيد ما ذكرنا: أن المحكي عن الأكثر في باب القرض

عرض کردم بناست نکات عبارتی را هم بگوییم، گفته شده مرحوم شيخ یا حتی گفته شده شيخ مثلاً یک چشمش کلاً معیوب بوده و یک

چشمش هم نصفه، این را نقل می کنند اما فکر نمی کنم درست باشد، این تصویری که از مرحوم شيخ انصاری است نخستین عکس از

علمای اسلام است یعنی نخستین عکسی که در ایران وارد شد عکس ناصر الدین شاه و عکس شيخ است و بعد هم عکس مرحوم حاج

ملا هادی سبزواری است، این ها عکس است، با دستگاه عکاسی گرفتند، نقاشی نیست، البته عکس های ناصر الدین نقاشی هم هست اما

عکس ایشان هم درست است. حتی می گویند یک مقداری علما اشکال می کردند که حرام است، شيخ را عمداً گرفتند که حرمتش را

بردارد، البته بعدها حتی در مثل مکاسب این بحث آمده و اهل سنت هم دارند. من در فتوایی که شنیدم از عبدالعزیز بن باز، یا شنیدم یا

خواندم. ایشان عکس را هم حرام می داند و تصویر حساب می کند لذا معروف است که عکسی هم از خودش نمی گرفته، این را مخفیانه.

البته خودش کور بود، این را مخفیانه گرفتند، یک عکسی که از این شخص هست. مرحوم آقای خوئی هم در مصباح الفقهاء دارد، در بحث تصویر علما در بحث تصویر این بحث را اضافه کردند که آیا حرمت تصویر شامل این عکاسی هم می شود یا نه و ادعا کردند ادله منصرف است، آن جا نقش نیست، آن یک امری است که مثل یک آئینه می ماند، صورت شخص در آینه بیفتد.

المحکی فی باب القرض

آن وقت دقت بکنید مرحوم شیخ قدس الله نفسه بیشتر مطالب را به عنوان محکی می گوید، مصادر در اختیار ایشان نبوده از جایی نقل می کند، حالا این جا نوشته مفتاح الکرامه

یکی از حضار: یعنی خودش چشم هایشان نمی دیده؟

آیت الله مددی: می گویند نمی دیده، کسی می خوانده، این طور نقل شده لکن فکر نمی کنم، عکسی که از ایشان هست که نشان می دهد و نشنیدم، حالا نقل می کنند و فکر نمی کنم درست باشد. به هر حال آنی که به ذهن ما می آید مرحوم شیخ کتب نداشته، در یکی از این رسائلی که از ایشان چاپ شده، نکاح است یا صوم است، غیر از مکاسب و این رساله های معروف ایشان. ایشان یک جایی می گوید که من از کتب اخبار فقط استبصار را دارم، لیس من کتب الاخبار عندی إلا الاستبصار و ظاهرا کتابخانه کوچکی داشتند، امکاناتشان این جوری بوده و تصادفاً آن استبصاری هم که ایشان داشته اصلاً نسخه نفیسی است، الان پیش یکی از آقایان معاصر موجود است، می گوید آن نسخه پیش من است.

انصافاً خود ایشان یکی محکی زیاد دارد و یکی هم فکر خود ایشان، خیلی فکر کردند، انصافاً این را باید قبول کرد رضوان الله تعالی علیه. البته ایشان نوشته حکاه، ایشان از مناهل نقل می کند، من مراجعه نکردم.

أن المعتبر فی المثلی المتعذر قیمته يوم المطالبة، نعم عبر بعضهم بیوم الدفع، فلیتأمل

که آیا فرق بین يوم المطالبة و يوم الدفع که اگر يوم المطالبة باشد این را بگیریم به معنای مثل، یعنی قیمت مثل. نه خودش قیمی بشود.

.....

علی ای حال فیتامل در این که آیا این دلالت می کند. چون عرض کردم یک مشکلی که ما الان داریم این مشکل را باید حلش کرد. این مسائلی را که مرحوم شیخ در این جا در ذیل مقبوض به عقد فاسد آمده خیلی هایش در این جا نیامده. حتی در کلام شیخ هم نیامده است. عده ایش در باب، بیشترین مطالب ضمان در باب غصب آمده است و این که در باب غصب یک جور باشد و باب دیگه، خب این احتمال هست. عده ایش در باب قرض آمده، در باب دین آمده، در باب اتلاف آمده، من اتلف، در ذیل باب علی الید آمده. انواع ضمان های مختلف را جاهای مختلف آوردند لذا باید خیلی در این جهت در نکته اش دقت کرد.

و کیف کان فلنرجع الی حکم المسألة فنقول: إن المشهور أن العبرة فی قيمة المثل المتعذر بقيمة

ضمیر بقیمة را به مثل برگردانید.

هو يوم الدفع، لأن المثلی ثابت فی الذمة الی ذلك الزمان و لا دلیل علی سقوطه بتعذره كما لا يسقط الدين بتعذر ادائه

پس آن روزی که می خواهد دفع بکند ببیند مثلش چقدر می ارزد آن روز را نصب بکند.

و قد صرح بما ذكرنا المحقق الثاني. و قد عرفت من التذكرة و الايضاح ما يدل عليه

و یحتمل اعتبار وقت تعذر المثل

الیه وقت تعذر مثل در عین مرادف می شود با يوم التلف

و هو للحلی فی البیع الفاسد و التحرير فی باب القرض

که روز تعذر باشد

یکی از حضار: حتی يوم الدفع قیمت پایین تر باشد.

آیت الله مددی: بله.

و المحکی عن المسالك، لأنه وقت الانتقال الی القيمة

یعنی يوم الاعواز یا يوم التعذر که ان شا الله بعد عرض می کنیم، شبیه يوم التلف می شود.

و يضعفه أنه إن أريد بالانتقال

چون عرض کردم نمی خواهم نکات فنی عبارت ایشان را کلا بگویم. بیشتر یک دوره ای است. اگر انتقال انقلاب ما فی الذمه الى القيمة باشد فلا دلیل علیه.

یعنی خوب دقت بکنید، یعنی مراد شما از يوم الاعواز یعنی این مثلی شد قیمی، این دلیل ندارد، چون مثلش در بازار هست. الان نیست، فردا می آید، یک هفته دیگر می آورند. دلیلی نداریم که مثلی بشود قیمی.

و إن أريد عدم وجوب إسقاط ما فی الذمة إلا بالقيمة فوجوب الاسقاط بها و إن حدث يوم التعذر مع المطالبة، إلا أنه لو اخر الإسقاط بقي المثل فی الذمة الى تحقق الإسقاط

پس اعتبار به يوم مطالبه است، به يوم دفع است نه به يوم اعواز.

بعد باز مرحوم شیخ مناقشه می فرماید:

هذا. و لكن لو استندنا فی لزوم القيمة فی المسألة الى ما تقدم سابقا من الآیه

آن وقت شیخ در این جا یک نکته ای دارد که ما یک مقداری بحثمان را امروز به خاطر این نکته شیخ است. چون من عرض کردم مطلبی را که من دو سه روز پیش عرض کردم به ذهن من شاید در ذهن شیخ هم همین مطلب آمده است، تعبیر شیخ را اول می خوانیم: و من أن المتبادر من اطلاقات الضمان هو وجوب الرجوع الى أقرب الأموال الى التالف بعد تعذر المثل توجه القول بصيرورة التالف قيميا بمجرد تعذر المثل

این عبارت که المتبادر من اطلاقات الضمان، چون من عرض کردم ظاهر عبارات، اهل سنت که همین طور است. اینها مطلبی را که دارند ضمان را که انتقال در ذمه باشد این دلیل خاصی دارد، آن مثلا فرض کنید علی الید را به رد عین زدند اما این که این عین اگر تلف شد در ذمه است دیگه گفتند علی الید دلالت نمی کند یعنی برای ضمان، برای انتقال ذمه دلیل خاصی را قائلند. بنده سراپا تقصیر عرض کردم به ذهن ما می آید علی الید چهار تا مطلب را اثبات می کند، ولو بعضی جاها اثرش فرق می کند. یکی این که اگر عین موجود

است باید رد عین بکند. در این جا اعتبار به ملک است نه به مالیت. اگر ملک کسی است و عینش موجود است باید ملک را رد بکند ولو مالیت نداشته باشد، توضیحاتش گذشت.

دو: اگر مورد تلف شده باشد و معیار مالیت باشد آن جا اصلا تلف صدق نمی کند، یعنی این چهار تا معنا را ما می خواستیم از این در بیاوریم، آن جا اصلا تلف نشده، مثل این که پول باشد.

سه: اگر مالیت و معیار مالیت و آنی که موجب مالیت در عرف است در شیء دیگری موجود است آن جا مثل است. اگر در شیء دیگری موجود نیست قیمی است. دقت کردید؟ این تعبیر شیخ متبادر من اطلاقات الضمان، این را یکمی می خورد به حرف ما، چون ایشان ضمان را بیشتر از علی الید گرفتند، البته آن دو مطلب اول توش نیست، یعنی ایشان می خواهد بگوید علی الید، اولاً علی الید که مسلم با وجود عین اثبات می کند، حالا آن مالیت و معیار مالیت در می آید، سه صورت در می آید. شاید مراد شیخ همین نکته ای است که من عرض کردم. من خیال می کردم مرحوم شیخ مثل دیگران ادله ضمان را جدا می داند از ادله ردّ العین.

المتبادر من اطلاقات الضمان.

یکی از حضار: شما معیار مالیت را رغبت عقلانی می دانید؟

آیت الله مددی: معیار مالیت آن جعل قانونی است دیگه. مثلاً اسکناس را قرار می دهد.

ما تصورمان این بود که اطلاقات ضمان غیر از اطلاق ردّ العین است که اهل سنت دارند لکن چون در باب ضمان مثل مرحوم شیخ به علی الید تمسک کرده، در رد عین هم به علی الید، احتمال دادیم مرحوم شیخ مرادش همین نکته ای باشد که به ذهن بنده رسیده است. چون من خیال می کردم ادله ضمان پیش آقایان غیر از ادله ردّ العین است. روی همان آشنایی ذهنی ما با حرف های اهل سنت، اما این عبارت شیخ مشعر است که نه دلیل یکی است. همان دلیل که می گوید ردّ العین، همان دلیل هم می گوید مثل یا قیمت. چرا؟ چون آن می گوید علی الید ما اخذت، آنی که گرفته روی دست توست، این همین جور روی دست تو است، حتی تلف شد، این هنوز روی دست

است. چون غایت را چه چیزی آورده؟ حتی تردّ، تا رد نکردی و تا برنگرداندی هنوز روی دستت است. غایت حتی تردّ است دیگر. پس

اگر تلف هم شد روی دستت است.

آن وقت اگر تلف شد، آن وقت اقرب الاموال الی التالف

یکی از حضار: دلیل اقربیت چیست؟

آیت الله مددی: همین خود دلیل، دیگره دلیل ضمان نمی خواهد.

آن وقت اگر مثلش موجود بود مثل، نبود قیمت. آن وقت چون اقربیت هست فاذا تعذر توجه القول بصيرورة التالف قیما، ممکن است

بگویم، این تعبیر ایشان به ذهن من آمد که شاید مطابق باشد با آن استظهاری که بنده عرض کردم. البته بنده از نائینی نقل کردم. این

عبارت ایشان شاید بخورد.

آن وقت این نتیجه اش این می شود که اگر تعذر پیدا کرد به نظر ایشان.

یکی از حضار: علی البید نهایتا اصل رد را می رساند.

آیت الله مددی: اصل رد را می رساند اما رد را فقط مادام عین موجود که اهل سنت می گویند یا مطلقا؟

یکی از حضار: آن چجوری است؟

آیت الله مددی: چون غایت دارد، چجوریش مال غایت است، می گوید حتی تردّ، حالا اگر تلف شد، شما که هنوز رد نکردید.

یکی از حضار: این ساکت است.

آیت الله مددی: نه چرا، علی البید می گوید هنوز روی دستت است.

یکی از حضار: آن می گوید باید برگردانی، خب باشه، این دلیل نمی رساند. باید ادله دیگر باشد.

آیت الله مددی: چرا؟

یکی از حضار: اصل وجود ضمان آن تالف را می رساند اما این که این ضمان برای این کان مثلی مثلیا و إلا فالتیمة، این از کجا در می آید؟

آیت الله مددی: چون اگر مثلش موجود باشد علی الید می گوید همانی که گرفتید همانی است که گرفته است. اقرب الاموال این است. مرحوم شیخ راست می گوید. یعنی چون مشکل علی الید این نیست، مثل من اتلاف مال الغير فهو له ضامن یک مطلب است. این جا ببینید غایتش چیست؟ رد است، خوب دقت بکنید، تا غایت نیامده هنوز روی دست شماست، ولو تلف بشود، اطلاق دارد دیگه خب. یکی از حضار: بله تالف را باید برگرداند،

آیت الله مددی: خب وقتی می خواهیم برگردانیم عرف به قرینه فهم عرفی. مثلش آن معیار مالیتش در غیرش موجود است، آن را بر می گرداند، در غیرش موجود نیست قیمت را. ایشان مرحوم شیخ می گوید توجه القول بصیرورة التالف قیمیا بمجرد تعذر المثل. البته این استظهار ایشان درست نیست، ممکن است بگوئیم بعد تعذر المثل قیمت مثل را بدهد نه قیمت خود عین را. اذ لا فرق فی تعذر المثل بین تحققه ابتداء کما فی القیمیات

دقت کردید چی شد؟ ایشان می خواهد بگوید مثلی و قیمی را از خود علی الید در می آوریم و چون رد عین هم هست همین نتیجه است. یکی را هم ما اضافه کردیم که اگر معیار مالیت باشد مثل پول و اسکناس باشد یعنی ما چهار تا مورد را از همین علی الید در آوردیم، طبعا ما گفتیم که علی الید که ثابت نیست، لکن فهم عقلائی هست

و دعوی اختصاص الآیة، و اطلاقات الضمان بالحکم بالقیمة بتعذر المثل ابتداء لا یخلو عن تحکم.

حالا این را هم. این بحث گذشت.

بعد ایشان مرحوم شیخ، حالا من چون عرض کردم که غرضم شرح نیست، یک نکته ای را در عبارت ایشان دیدم که می خواستم بگویم شاید همان نکته ای باشد. شاید هم بعدها مرحوم نائینی این استظهار را فرمودند یا بنده، این نکته در عبارت شیخ هم در می آید، یعنی از خود علی الید، حالا آن آقایان سه تا گفتند، ما چهار تا، هر چهار تا از این در می آید، از خود علی الید در می آید.

بعد مرحوم شیخ

ثم إن فی المسألة احتمالات آخر ذکر اکثرها فی القواعد و قوی بعضها فی الايضاح، پسر علامه

و بعضها بعض الشافعية

خیلی خوب، ببینید مرحوم شیخ در این جا، من عرض کردم نکته فنی، این طوری ایشان می گوید:

و حاصل جميع الاحتمالات

عرض کردم یک اصطلاحی است که اگر در مسئله احتمالات باشد می گویند فی المسئلة وجوه، اگر اقوال باشد می گوید بل اقوال.

اقوال وقتی که قائل معین دارد، احتمالات مجرد احتمال دادن است. ایشان از راه احتمالات وارد شده است.

و حاصل جميع الاحتمالات فی المسألة مع بیانها أنه إما أن نقول باستقرار المثل فی الذمة الى أوان الفراغ منه بدفع القيمة و هو الذی

اخترناه، که يوم الدفع باشد،

تبعاً للاكثر: من اعتبار القيمة عند الإقباض و ذكره فی القواعد خامس الاحتمالات.

خوب دقت بکنید حالا من دیگه اقوال را نمی خوانم.

ببینید اصولاً در ورود در یک مسئله در اقوال الان متعارف این است که می گویند در مسئله چهار قول است، پنج قول است. قول اول

این است، دلیلش این است. قول دوم این است و دلیلش این است، یک راه دیگر هم هست و آن این که مسئله را از واقع خودش نگاه

بکنیم نه به اقوال.

مثلاً می گوئیم این مسئله در واقع دو زاویه دارد، یک زاویه این طرف و یک زاویه آن طرف. کسی که یک زاویه این طرف می گوید

باز ممکن است بگوئیم سه احتمال. آن وقت بگوئیم احتمال اول قول فلانی است. روشن شد؟ این اصلاً نحوه تفکر فرق می کند. این جا

شیخ این راه را رفته. اصلاً ما حتی در مسائل عالی. مثلاً فرض کنید تفسیر مادی یا تفسیر الهی از حقایق اشیاء بدهیم. اصلاً خود مسئله

را از واقعش بررسی بکنیم. روشن شد؟ به جای این که بیایم اقوال را بگوئیم و بعد دلیل قول را بگوئیم خود این مسئله فی نفسه

این قابلیت را دارد، خود این مسئله. ممکن است این باشد، نکته این باشد یا نکته آن باشد. این نکته که باشد باز ممکن است دو تا نکته باشد. این نکته اول را فلانی قائل است یعنی خود بخود خود قول در بیاید. به جای این که اول اقوال را بگوییم و بعد دلیل را بگوییم اول طرح مسئله را بدهیم، واقع مسئله را مطرح بکنیم بگوییم طبیعتا این قول از این جا در آمد، ببینید شیخ چه می گوید. و لذا ممکن است قائل نداشته باشد. این به جای شبیه برهان لمّی و اِنی است. به جای این که اول قول را بگوید و به دلیل بگوید اول واقع را مطرح می کند بعد نتیجتا که این آقا از این راه نگاه کرد. آن آقا که به این قول رسید، من این نکته را عرض کردم دو سه تا نکته می خواهم بگویم این نکته این بود، ببینید»

إِذَا أَنْ نَقُولَ بِاسْتِقْرَارِ الْمَثَلِ فِي الذِّمَّةِ إِلَى عَوَانِ الْفَرَاغِ مِنْهُ وَ إِمَّا أَنْ نَقُولَ، إِنْ نَقُولَ يَعْنِي اِحْتِمَالُ

بصيرورته قيميا عند الإعواز.

خب این هم یک قول

و إِمَّا أَنْ نَقُولَ: إِنْ الْمَغْضُوبُ انْقَلَبَ قِيمِيَا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَثَلِيَا فَإِنْ قَلْنَا بِالْأَوَّلِ فَإِنْ جَعَلْنَا الْإِعْزَازَ فِي الْقِيمِي يَوْمَ التَّلْفِ

چون در قیمی هم محل کلام است که یوم التلف است یا نه؟

كما هو احد الأقوال كان المتعين قيمة المثل يوم الاعواز

که این قول فلانی.

ببینید اول می آید مبانی را مطرح می کند. و به نظر ما بسیار راه خوبی است. حالا شیخ در این جا تطبیق کردند اما این در کل مسائل

تطبیق بشود. اصلا این راه درست است یعنی بعبارة اخرى شما از ریشه ها به شاخه ها می رسید. اول ثبوتی و بعد قول. اول وجوب و

بعد اقوال. بعضی از اقوال هم در این احتمالات نباشد. یعنی این مسئله طبیعتا دارای این احتمالات است. دارای این وجوه است اما اقوالش

ممکن است کمتر باشد، بیشتر که نمی شود، بعد و إِنْ جَعَلْنَا. دیگه خودتان بخوانید، من فق می خواستم نکته فنی را عرض بکنم بقیه

اش را خودتان مطالعه بکنید

.....
ما این جا به اصطلاح هدفمان خواندن این مطلب نبود.

بعد مسئله إذا عرفت هذا فاعلم أن المناسب، این از صفحه ۲۳۲ است که ایشان إذا عرفت. احساس می کنم، حالا احساس خودم، حالا آقایان مراجعه بکنند شب باز با دقت بیشتر، احساس می کنم از این إذا عرفت هذا فاعلم کأنما دو مرتبه مسئله را بررسی کرده، آیا دو بار شیخ نوشته یا یک بار نوشته؟ یک بار نوشته و دو مرتبه تنقیح دیگر کرده؟ یعنی احساس کردم این در صفحه ۲۳۱ مطب تمام شد، اقوال و مبانی، این که إذا عرفت هذا فاعلم کأنما دوباره مسئله را بررسی می کند و این اصولا این برای ما مطلب واضحی است که شیخ بعضی از این مواردی را که در کتاب مکاسب هست در یک زمان نوشته نشده است. و چه در مکاسب بیعش و چه در مکاسب خیارات که حالا من بعدها عرض می کنم. علی ای حال احتمال می دهم یا دفعه دوم نوشته است یا از جای دیگر خلاصه بحث را نقل کرده است. این فاعلم أن المناسب لا یناسب کلامهم لضمان المثل مع تعذر المثل لا یسقط المثل عن الذمة، من احساسم این بود که در وقت مطالعه که این دفعه دوم است که ایشان نوشته است یعنی حسم بیشتر این بود که مطلب جدید دارد. یک فرعی هم آخر دارد که اگر مثل متعذر شد و قیمتش را داد بعد مثل پیدا شد، این هم بعد ان شا الله. این خلاصه بحث ایشان. ما به بحث مکاسب به همان مقداری که نکته بود اشاره کردیم. دیگه بقیه متنش را آقایان مراجعه بکنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين